

در ابتدا سعی کرده ام دیدگاه استاد آرش آذرپیک را به صورت خلاصه در حوزه زبان و ومعنی خلاصه وار و با تعریف کلید واژگان بیان کنم سپس در بخش دوم سعی کرده ام براساس آنچه استاد آرش آذرپیک تحت اصول وجودشناسی عریان و عمیقگرایی در مکتب اصالت کلمه، بیان فرموده اند سیستمی برای تحلیل معنا تدوین کنم و در بخش سوم نیز نظریه خود را تحت عنوان ماتریس عمیقگرایی در خصوص تحلیل متن بخصوص متن ادبی ارائه کرده ام.

بخش اول: مکتب زبانشناسی «فراساختارگرایی عریان»

زبانشناسی فراساختارگرا

فردیناند دو سوسور معتقد بود که پدیدارها خود به خود معنا ندارند بلکه این "روابط" است که به پدیدار معنا می بخشد، و این معنا ثابت و امری پیشینی نبوده است بلکه قراردادی است که طبق "روابط" و نقشی که واژه ها در یک ساختار می گیرند معنا می یابد. مثال معروف فردیناند دو سوسور مهره های شطرنج است. ارزش هر مهره در بازی شطرنج کاملاً قراردادی است از روی شکل و شمایل مهره ها نمی توان دریافت که حرکت مهره ها یی مثل پیاده یا قلعه چه ترتیبی است. حرکت هر کدام از این مهره ها بر حسب قرارداد و از طریق قواعد این بازی تعیین می شود به همین ترتیب، از صورت واژه های یک زبان طبیعی نیز نمی توان دریافت که این ها به چه معنا هستند. تنها با مقایسه ی ارزش مهره های دیگر است که می توان ارزش یک مهره پیاده را تعیین کرد. در مورد نظام زبان هم مساله به همین ترتیب است، این که مدعی می شویم فلان نشانه یکی از واحد های زبان است

به این دلیل است که این نشانه را درون آن نظام و در رابطه با سایر نشانه های درون همان نظام در نظر می گیریم. یک مثال ساده تر این است که من در خانواده یک شخصیتی دارم که با شخصیتی که در محیط کارم دارم متفاوت است همچنین شخصیتی که در تیم ورزشی ام دارم با شخصیتی که به عنوان یک استاد ادبیات دارم متفاوت است همچنین شخصیتی که در بر خورد با یک خانم در همسایگی ام دارم با خانمی در فامیل متفاوت است و... این نقش های متفاوت به دلیل روابط مختلفی است که در هر کدام از این نظام ها و ساختارها ی مختلف به من معنا می بخشند.

ژاک دریدا اساس این نگاه دوسوسور را در پرانتز می گذارد، او معتقد است معنا امر پیشینی نیست بلکه قراردادی است اما نه بر اساس روابط بلکه بر اساس " تفاوت ". این تفاوت من با تو است که من و تو را معنا می بخشد. درخت سیب با درخت هلو در اثر "تفاوت" است که معنایی متمایز دارد و به همین ترتیب تمام پدیدار ها بر اساس تفاوت است که معنا می یابند. اگر تفاوتی نباشد نمود معنایی نخواهیم داشت و همه چیز در محاق می ماند. تفاوت است که قلعه را از پیاده متمایز و معنادار می کند . تفاوت است که معنا و ماهیت را به پدیدار می دهد.

استاد آرش آذرپیک بنیانگذار مکتب عریانیسم معتقد است که جوهر دو بعد ثابت و متغیر دارد با توجه به این مهم جوهره معنایی کلمه هم به تبع دو بعد ثابت و متغیر دارد با این شرح که بعد ثابت جوهره معنایی یک کلمه به مثابه جان و روح کلمه است، که توسط انسان کشف می شود و با خلق جوهره های آوایی و نوشتاری، تناروح کلمه متولد می شود. آرش آذرپیک معتقد است که بعد متغیر جوهره معنایی کلمه با حفظ و همراهی همیشگی بعد ثابت است که شکل می گیرد و بنابراین بعد متغیر درونزاده ی بعد ثابت است. آذرپیک معتقد است که بعد ثابت جوهره معنایی هر کلمه "فرا ساختاری" است زیرا ساختار ها و سیستم ها در بعد متغیر جوهره معنایی کلمه است که شکل می گیرند. بعد ثابت جوهره معنایی کلمه امری پیشینی است که با ورود به هر ساختار و سیستمی، بعد متغیری از کلمه را ساختار می بخشد. بنابراین این ساختارها یا روابط یا تفاوت ها نیستند که به

کلمه معنا می بخشند بلکه این بعد ثابت جوهره معنایی کلمه است که با ورود به ضمیرهای مختلف جمعی_فردی، ابعاد متغیری از معنا را با حفظ آن بعد ثابت در درون خود محقق می سازد.

هستی شناسی کلمه در عریانسم:

کلمه، دارای مقام فرازمان_مکانی یعنی مقام وجودی است . همچنین دارای مقام موجودی و این جهانی یا مقام متکثر نیز هست. در مکتب عریان، مقام جامع وجودی را «کلمه» و مقام متکثر را از آن «کلمات» می دانیم. کلمه دارای جوهره های متعددی است که از جمله مهمترین این جوهره ها جوهره معنایی، جوهره آوایی و جوهره نوشتاری است.

کلمه دارای هفت جوهره است: ۱-جوهره معنایی ۲-جوهره آوایی(صوتی) ۳-جوهره نوشتاری ۴-جوهره حرکتی ۵-جوهره طبیعی ۶- جوهره شرایطی ۷- جوهره اجتماعی

ابتدا جوهره معنایی، (که به مثابه جان کلمه است) کشف می شود و سپس با خلق جوهره آوایی و نوشتاری کلمه ، نطفه آن شکل می گیرد. جوهره معنایی به مثابه روح کلمه همیشه زنده است و کشف می شود اما بقیه جوهره های کلمه توسط انسان قرارداد می شوند و بدین ترتیب کلمات شکل می گیرند.

اصل حقیقت عمیق در عریانسم

آذریک معتقد است ، جوهر شاکله ای است که باعث موجودیت یک وجود در بعدی از هستی می شود و در جهان مکان_زمان دارای دو ساحت و بعد ثابت و متغیر است. بر اساس اصل حقیقت عمیق، جوهر ابعاد ثابت و متغیر دارد. ولی اصالت با هیچ کدام از این دو نیست بلکه جنس سوم ابعاد ثابت و متغیر است که حقیقت را عریان می کند و آن حاصل فراروی از اصالت به بعد ثابت و بعد متغیر است که با ارتباط بی واسطه با این ابعاد جوهری محقق می شود. همانند دیگر جوهره های کلمه، جوهره معنایی نیز دارای دو بعد ثابت و متغیر است. بعد ثابت حقیقت عمیق در کلمه، جوهره ی معنایی اولیه یا به قول زبان شناسان همان دالی است که بر یک یا چند مدلول مشخص و محدود دلالت می کند چون اگر با توجه به علم زبان شناسی، این بعد ثابت یعنی رابطه ی دال و

مدلولی برقرار نشود کلمه تنها یک لفظ مهمل است؛ و اما بعد متغیر آن می‌تواند تمام بازی‌های زبانی و استحاله‌ی کلمات در بستر زمان باشد که به عنوان یک پدیده‌ی زنده بر بستر جامعه در سیلان و تغییر و تحول است. می‌شود گفت که مثلاً کلمه‌ی «درخت» دارای دو بعد مکمل و هم‌افزاست، به این ترتیب که بعد ثابتش همان معنای رایج این واژه در لغت‌نامه‌ها و بعد متغیرش که در فرایند یک بازی زبانی می‌تواند وارد شود هاله‌ای‌ست متغیر از معانی متفاوت که از جانمایی‌های گوناگون در جمله حاصل می‌شود.

مثلاً در گزاره‌ی «درخت‌ها ایستاده می‌میرند» واژه‌ی «درخت‌ها» با حفظ کامل بعد ثابت جوهره‌ی معنایی خود، وارد حوزه‌ی متفاوت از هاله‌ی معنایی شده که می‌تواند در نگاه هر خوانشگری مصداق متفاوت داشته باشد. کلمه، کلی فراتر از هم‌افزایی این دو بعد است و جنس سوم کلمه که دست‌یافتن به همین حقیقت عمیق می‌باشد ما را از دام‌چاله‌ی یقین مطلق و شک‌محوری نجات داده و به ایمانی فرارونده در شناخت پدیده‌ها رهنمون خواهد شد و آن گاه اگر بخواهیم با یک گزاره‌ی اخلاقی این بحث را بازتاب دهیم باید بگوییم که نه به ایستایی در کلمه بسنده کرده و نه به بی‌بندوباری در مورد آن تن داده‌ایم.. ما با فراروی از این دایره‌های بسته بر مبنای ایمان‌های کامل و متکثر به اصل حقیقت عمیق در همه چیز خواهیم رسید. حقیقت عمیق در جوهره‌ی معنایی کلمه دو بعد دارد. یک بعد که همان دالی است که بر یک یا چند مدلول، دلالت می‌کند و دیگری بعد متغیر که در آن کلمه به مانند موجودی زنده است و با توجه به بازی‌های زبانی در خرده‌نظام‌ها، دچار حرکت و استحاله می‌شود. مثلاً همین کلمه‌ی «بمیری» به گفته استاد، دالی است که بر یک مدلول خاص دلالت می‌کند و این یعنی همان بعد ثابت حقیقت عمیق در کلمه که با قرار گرفتن در شرایط مختلف، با حفظ کامل بعد ثابت، دارای هاله‌ای از مدلول‌های بیرونی متفاوت می‌شود. تصور کنید یک فرمانده‌ی خشمگین به سربازی که در هنگام خدمت، پستش را ترک کرده می‌گوید: «بمیری!» و همان شب رو به همسرش می‌گوید: «بمیری!» اما این بار با لحنی آرام و عاشقانه، دقت کنید که کلمه با حفظ بعد ثابتش، هاله‌ای از معناهای متفاوت را کسب کرده است. یا مثلاً کلمه‌ی

«سپر» که روزگاری فقط وسیله‌ای بود برای حفاظت شخص در برابر تیغ دشمن، امروزه با حفظ بعد ثابت جوهره‌ی معنایی‌اش یعنی محافظی در برابر پدیده‌های بیرونی به مصداق‌های گوناگون دیگری از جمله سپر اتومبیل، سپر موشکی و سپر بلای کسی شدن استحاله یافته است.

بارژنتیک کلمه و پدیدارشناسی عریان:

دیدگاه اصالت کلمه از نیمه‌ی پنهان دایره‌ی ژنتیکی کلمات که هیچ اپوخه‌ای نمی‌تواند آن‌ها را به طور کامل به حالت تعلیق درآورد، سخن می‌گوید. کلمات نیز خارج از استبداد درونی در هر گفتمان خاص زبانی، زاینده و حاصل تجربیات گذشتگانند. پس خواه‌ناخواه همه‌ی کلمات، بار ژنتیکی ویژه‌ای دارند که چه در گفتار و چه در نوشتار، یک سری از داده‌ها را با خود وارد دایره‌ی رمزگان شعوری ما می‌کنند. مشاهده‌ی محض با توجه به شعور کلمه‌گرای انسان و بار ژنتیکی کلمات، تنها یک تخیل دست‌نیافتنی‌ست. پس تا جایی که ممکن است باید از کلیدواژه‌ها مشروعیت‌زدایی و قدرت‌شکنی کرده و تسلیم ایدئولوژی طبیعی کلیدواژه‌ها در گفتمان‌های زبانی نشویم. هوسرل - بنیان‌گذار پدیدارشناسی - می‌گوید، در ذهن انسان‌ها پیش‌فرض‌هایی از زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فلسفی وجود دارد که روی معنای دریافتی‌شان اثر می‌گذارد که برای پدیدار شدن ذات اشیا یا امور باید آن زمینه‌ها را کنار بگذارند و یا به حالت اپوخه و تعلیق درآورند. آن وقت است که ذات اشیا یا امور برایشان پدیدار می‌شود. از نظر هوسرل، این درخت تو یک درخت خاص نیست و ما می‌توانیم آن را در ذهن خود تصور کنیم که همان صورت مثالی درخت است. استاد آرش آذرپیک می‌گوید «پدیدارشناسی به طور کلی، کسب آگاهی را در حرکت به سوی چیزها می‌بیند که خود نوعی ارتباط بی‌واسطه با هستی است. شعور انسان‌ها کلمه‌گرا می‌باشد و ژنتیک هر کلمه، حاصل فرضی‌ست که گذشتگان ما درباره‌ی آن کلمه داشته‌اند و بسیاری از این کلمات، کلیدواژه‌گانی هستند که پشت هر کدامشان یک نگاه ایدئولوژیک پنهان است.» اما این کار امکان‌پذیر نیست. ما نمی‌توانیم مثلاً به کلمه‌ی «درخت» یا «کوه» بدون پیش‌فرض گذشتگان نگاه کنیم. گذشتگان به من می‌گویند که درخت از برگ، ساقه و تنه تشکیل شده و نماد استواری و ایستادن است. نگاه کردن به کلمه بدون این پیش‌فرض‌ها یعنی نگاه کردن به یک توده‌ی نامفهوم.» از نظر استاد آرش آذرپیک «هر کلمه حاصل هم‌افزایی پیش‌فرض‌های گذشتگان و تجربه‌ی شخصی ما از چیزهاست و ما ناچاریم برای توضیح یک کلمه، از کلمات دیگر استفاده کنیم که همین باعث خودافزایی پیش‌فرض‌ها در کلمه خواهد شد» در اصل، ما برای درک و دریافت ذات کلمات باید بدانیم که شعور انسان، کلمه‌گرا بوده و ژنتیک هر کلمه در ذات خود، در هر بازی زبانی به مثابه کلیدواژه‌ای‌ست که پشت آن، نگاه و ایدئولوژی خاصی پنهان است. حال اگر ما این پیش‌فرض‌ها را درون اپوخه قرار بدهیم همه‌ی کلمات را از هستی ساقط کرده‌ایم که نوعی پارادوکس ناشدنی خلق می‌شود.

انواع ضمیرهای فردی-جمعی

۱- خودآگاه جمعی-فردی زبانی

در نگر گاه عریانیستی، زبان مادری، زبان یا زبان های محدودی است که با آن به گونه ای مستمر خواب می بینیم و به وسیله آن یا آن ها با هستی ارتباط می گیریم و زبان آگاهی های درونی و بیرونی ما از هستی است. کمیت و کیفیت ارتباط با هستی وابسته به کمیت و کیفیت زبان ها یا زبان های مادری ما است. زبان می تواند با به روزرسانی کلمات بیشتر و بیشتر وسعت بیابد و دنیای واژگانی را گسترش دهد. زبان، ساحت نظام یافته اجتماعی کلمات است.

مادو نوع کلمه داریم: ۱- کلمات کیفی؛ مانند کلماتی فلسفی و تخصصی که فلاسفه و دانشمندان علوم مختلف برای انتقال معانی عمیق خود به کار می برند و باعث غنای بیش از پیش از زبان خواهند شد. ۲- کلمات کمی؛ کلماتی که صرفاً برای بیان نیازهای روزمره و ارتباطی به کار می رود و غالباً دارای قدرت کلید واژگانی نیستند. کلمه دارای دو ساحت در مقام جامع وجودی و مقام متکثر موجودین می باشد. مقام جامع وجودی که نزدیک ترین مفهوم به آن در تاریخ مفهوم لوگوس است. در ساحت معنوی عریانیسم مفهوم متعالی "کن و یکون" را داریم کلمه ای (مقام جامع وجودی) که هسته با آن آغاز شد و آنچه که از آن زاده شد چیزی جز کلمات (مقام متکثر وجودی) نیست. هستی، یعنی مقام جامع آیات (کلمات) از دل کلمه بیرون آمده است و کلمه ساحت وجودی هستی است. خود آگاه جمعی-فردی زبانی ما، زبان یا زبان هایی است که با آن خواب می بینیم و با آن یا آنها با هستی ارتباط گرفته و نیستی را نیز می آفرینیم. هر زبانی نوعی مقوله بندی خاص از هستی است و گونه ای متی متیکال برای درک هر آنچه که قابلیت ادراک دارد. هر گونه تغییر و استحاله ی زبانی می تواند به دگرگونی جهان اندیشگانی ما بیانجامد حتی بی آنکه خود بر آن اشراف داشته باشیم. به عنوان مثال در یکی دو سال اخیر بی آنکه جامعه پارسی زبان و ایرانی نژاد بر آن اشراف داشته باشند نوعی تقسیم بندی دیگرگون برای روابط زن و مرد و در این زبان وارد شده و به گونه ای فزاینده و خزنده در حال استحاله فرهنگی و سنتی ایرانیان است. در سنت ایرانی-اسلامی ما برای زن و مرد دو کلید واژه مجرد و متاهل را داشته ایم، اما در یکی دو سال اخیر، توسط خود آگاه جمعی-فردی رسانه ای-مجازی، کلید واژگانی همچون سینگل، این رل، جاست فرند، سوشال فرند و غیره که نوعی مقوله بندی دیگرگون و خلاف سنت ایرانی-اسلامی از روابط زن و مرد ارائه داده است و در حال استحاله فرهنگی و سنت ماست.

۲- خود آگاه جمعی-فردی زمانی

هر وجود در شاکله‌ای خاص در هستی موجودیت می‌یابد و بنا بر ساحت مادری آن بعد از هستی، هستی‌مند می‌شود. به آن شاکله یا شاکله‌ها، جوهر می‌گوییم که خود به دو ساحت هم‌افزا تقسیم می‌گردند:

الف) جوهری مانا: که در جهان‌بینی باورمندان به آن، روح نامیده می‌شود، فرابعدی و ابدی محسوب می‌گردد.

ب) جوهری نامانا: که محکوم به نابودی است و جسم نامیده می‌شود؛ که در جهان ما این پیکره‌ها، چهاربعدی هستند و با هم‌افزایی جوهری فرا بعدی یعنی روح، باعث زندگی آن وجود و تکامل یا سقوط معرفتی آن خواهد شد. بنابراین در نظرگاه عریان‌یسم برخلاف تمام نحله‌های عرفانی، جوهری جسمانی تنها جامه‌ای بی‌ارزش و زندانی حقیر برای جوهری روحانی نیست، بلکه جوهری روحانی بدون حرکت جوهری جسمانی در بستر زندگی توان هیچ فاعلیتی در آن ساحت را نخواهد داشت. جوهری جسمانی است که باعث می‌شود بنا بر اراده و فاعلیت آن، یک نفر در سپاه شمر قرار بگیرد و کس دیگر در سپاه امام حسین(ع) و تصمیم اراده و عمل این دو باعث سقوط روح دیگری و صعود روح آن دیگر خواهد شد. به هر روی جوهری تمام هستی‌مندان در جهان چهاربعدی و در مبحث ما زمین به عنوان تنها سیاره‌ی زندگی ساز انسانی از هم‌افزایی ابعاد طول، عرض، ارتفاع و زمان سامان یافته و هر جوهری هستی‌مند از تمام موجودات ذره‌بینی گرفته تا جمادات، نباتات، حیوانات و انسان‌ها، بنابر شاکله‌ی زمینی و جوهری خود با حفظ بعد ثابت زمان زمینی، در نوع خود دارای زمانی ویژه است. بنابراین اگر یک موجود ذره‌بینی ساکن زمین در کمتر از یک صدم ثانیه، زایش می‌یابد، بالغ می‌شود، تولیدمثل می‌کند و می‌میرد و در کنار آن یک درخت قرن‌ها می‌زیست و موجودی به نام انسان کمتر از ۱۰۰ سال عمر طبیعی دارد. بنابراین جوهری جسمانی او در زمین، امری طبیعی، لازم و منطقی بنا بر حیات زمینی خود دارد و هیچ بی‌عدالتی و تبعیضی در بافتار زیستی او رخ نداده است. هر جسمی در زمین زمان خاص خودش را دارد، به عنوان مثال یک پشه با بعد ثابت زمان زمینی و یک انسان با توجه به جسمیتشان دو زمان متفاوت را می‌گذرانند و عمرشان امری کمی-کیفی-جسمانی-زمینی بوده و برای هر کدام کامل است، یا مثلاً موجودی ذره‌بینی روی دستمان در کمتر از یک صدم ثانیه تکامل می‌یابد و تکثیر می‌شود. جایی در قرآن فرشتگان می‌گویند: «خداوند! انسانی که خلق میکنی در زمین فساد و خونریزی میکند» یعنی ملائک چون فرازمان-مکانند از اول تا به آخر خلقت و سرنوشت انسان را دیده‌اند. ما در اسلام اصلی داریم که در هیچ دینی نیست به نام «عالم ذر» که در آن بوده و هستیم. در عهد الست بسیاری از اشخاص یکدیگر را در آنجا دیده و سپس در زمین پیدا کرده‌اند که آن ساحت فرامکان-زمانی ماست. دعا انرژی-ماده نیست. دل شکسته و قلب عاشق، یک نفس الهی است. دعا از عالم مکان-زمانی گذر کرده و به عالم ذر می‌رود و سرنوشت را تغییر می‌دهد؛ بنابراین جبر و اختیار معنا ندارد و ساخته‌ی ذهن فیزیکی و فهم چهاربعدی ما از هستی است. البته در کنار ساحت زمانی-جسمانی، ما با ساحت زمانی-مکانی نیز در زمین

روبه‌رو هستیم؛ بنابراین همان جوهره‌ی چهاربعدی هر مکانی با عنایت به دوری و نزدیکی به قطب‌ها، نصف‌النهار مبدأ، نیمکره‌ی شمالی و جنوبی، کمیت و کیفیت، گردش فصل‌ها و... زمانی خاص آن می‌گذرد و صد البته کمیت و کیفیت زمانی-مکانی هر اقلیم در نوع بافت جوهری فرزندان آن اقلیم از موجودات ذره‌بینی گرفته تا جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی آن بی‌تردید تأثیراتی شگرف و برای هر کدام منحصر به فرد به وجود خواهد آورد. پس جنس زمان و سرزمین می‌تواند در ویژگی‌های جوهری هر گونه‌ای خاص با دیگر هم‌نوعان آن در سرزمین‌های دیگر و زمان‌های مختلف تفاوت‌هایی بنیادین بسازد.

۳- خودآگاه جمعی-فردی مکانی

با توجه به حقیقت عمیق ما از لحاظ مکانی دارای ابعاد ثابت و متغیر فراوان هستیم که در تمام بعدهای ثابت، حضوری آگاهانه در هستی داریم که بر ما تأثیر دارد. بعد ثابت هر جایی یعنی فرزند مکانی بودن آن قسمت. زمین مادر ماست و مادر بعدی ما مثلاً نیمکره‌ی شمالی است و... که از آنان ارث می‌گیریم و "مادرما" یعنی همین هستی مادری یا رحم در رحم. ابعاد ثابت و متغیر حقیقت عمیق به نوعی هرم "مادرما" را تا رسیدن به خودآگاه فردی سامان می‌دهند یعنی ما با توجه به این که کیهان مادر مکانی ماست -و ما فرزند آنیم/ او هستیم - از خودآگاه جمعی منظومه‌ای و کیهانی شروع می‌کنیم که بعد ثابت است، اما در بعد ثابت کهکشان راه شیری در ساحت متغیر منظومه‌ی شمسی هستیم که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم/ او هستیم و از لحاظ مکانی و در حیطه‌ی منظومه‌ی شمسی با رعایت بعد ثابت منظومه‌ی شمسی در ساحت متغیر مکان-زمینی هستیم و در بعد ثابت مکان-زمینی که به دو نیم‌کره‌ی شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود، در ساحت متغیر نیم کره‌ی شمالی هستیم که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم/ او هستیم و در بعد ثابت ساحت مکانی نیمکره‌ی شمالی که به ساحت متغیر قاره‌های آمریکا، آفریقا، اروپا و آسیا تقسیم می‌شود، در ساحت ثابت قاره‌ی آسیا هستیم که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم/ او هستیم و در بعد متغیر قاره‌ی آسیا، آسیای شرقی، آسیای غربی، آسیای مرکزی را داریم و در بعد ثابت آسیای غربی در جنوب غرب آسیا خاورمیانه را داریم که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم/ او هستیم و در بعد ثابت خاورمیانه بعد متغیر کشورهای ایران، عراق، افغانستان و غیره را داریم و در بعد ثابت کشور ایران که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم/ او هستیم، بعد متغیر استان‌های تهران، یزد، قزوین، کرمانشاه و غیره را داریم و در بعد ثابت استان کرمانشاه که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم/ او هستیم ساحت متغیر مکانی شهرستان‌های کرمانشاه، اسلام‌آباد غرب، گیلان غرب، سنقر، پاوه، صحنه و غیره را داریم. در بعد ثابت یکی از این شهرستان‌ها، دارای ساحت متغیر بخش‌های متفاوت هستیم و در بعد ثابت یک بخش به عنوان مثال ساحت متغیر دهستان و در بعد ثابت یک ده، ساحت متغیر روستا را داریم. در بعد ثابت یک روستا، ساحت متغیر محلات

گوناگون، در بعد ثابت یک محله ساحات متغیر کوچه، در بعد ثابت یک کوچه ساحات متغیر خانه های مختلف، در بعد ثابت خانه ساحت متغیر خانواده و در بعد ثابت یک خانواده ساحات متغیر افراد آن خانواده را داریم.

۴- خودآگاه جمعی-فردی جنسیتی-روانی

از نظرگاه استاد آرش آذریک مقوله هایی به نام زن و مرد دارای دو ساحت مستقل و هم افزار در خودآگاه های جمعی-فردی هستند: یک)جنس مونث و جنس مذکر، دو) جنسیت زنانه و جنسیت مردانه .

جنس مونث و جنس مذکر:

جنس مونث، بنابر ابعاد ثابت و متغیر جوهری در حقیقت عمیق خود دارای انواع گوناگون است. بعد ثابت جوهری مونث انسانی در زمین بنابر خودآگاه ها و ناخودآگاه های جمعی-فردی مکانی، خودآگاه ها و ناخودآگاه های جمعی-فردی زمانی، خودآگاه ها و ناخودآگاه های جمعی-فردی نژادی، نمی تواند در تمامیت تاریخ و تمامیت زمین، با حفظ ابعاد ثابت خود در تمام این خودآگاه و ناخودآگاه های جمعی-فردی دارای یک جوهری جسمانی و روان واحد و مشترک باشد. این مقوله را به نیمه مردانه هستی نیز تعمیم دهید، تا قصه و قضیه بیش از پیش برای ما روشن شود. با حفظ ابعاد مشترک در حقیقت عمیقشان نه مردان جسمیت و روانی مشابه با زنان دارند و نه زنان با حفظ ابعاد ثابت حقیقت عمیق خود دارای جسمیت و روانی همسان و همگون در نژادها و قومیت ها قاره های مختلف هستند. بنابراین جنس زن یا جنس مرد برای مردانه نگری و زنانه نگری یک حقیقت مطلق یا نسبی ندارد. بلکه در هرم صعودی-نزولی مادرمای جنسی خود دارای ساحت های ثابت و متغیر بیشمار بوده اند، هستند و خواهند بود.

جنسیت زن و جنسیت مرد:

بنابر خودآگاه ها و ناخودآگاه های جمعی-فردی زبانی، خودآگاه ها و ناخودآگاه های جمعی-فردی اندیشگانی و خودآگاه ها و ناخودآگاه های جمعی-فردی رسانه ای-مجازی، ماهیت جنسیتی زنانه و مردانه دارای بیشمار ابعاد ثابت و متغیری است که به سرعت بنابر استحاله های اندیشگانی، زبانی و رسانه ای-مجازی دستخوش دگرگونی هستند. ما با حفظ ابعاد ثابت در آن خود آگاه های جمعی-فردی دارای بیشمار مردانه نگرانی و زنانه نگری هستیم و ارائه نسخه ای مطلق و نسبی برای علم و فرهنگ و اندیشه زنانه و مردانه، چیزی شبیه کشیدن نقشه آسمان ابری بر پهنه دریای طوفانی است.

۵- خودآگاه جمعی-فردی اندیشگانی

هر مای اندیشگانی بعد مشترک و بعد اختصاصی دارد ما همیشه از طریق بعد مشترک اندیشگانی مان با دیگر ماهای موجود ارتباط عاطفی داریم. در خودآگاه جمعی-فردی اندیشگانی، مثلاً اگر بشنویم یک خدا ناباور، یک خدا پرست را به قتل رسانده است به عنوان یک مسلمان ذاتاً برای شخص خداپرست واکنش عاطفی نشان می دهیم. زیرا خودآگاه جمعی-فردی اندیشگانی ما با خودآگاه جمعی-فردی اندیشگانی آن شخص بعد ثابت اندیشگانی مشترک دارد. حال اگر بشنویم بودایی ها خانواده ای مسیحی را به قتل رسانده اند، ناخودآگاه اندیشگانی ما که اشتراک ادیان ابراهیمی دارد به آن خانواده مسیحی نزدیک تر است و با آنها احساس عاطفی برقرار می کنیم. حال اگر بشنویم یک جوان یهودی، یک مسلمان آفریقایی را کشته است طبیعتاً از لحاظ اندیشگانی و عاطفی با آن مسلمان آفریقایی بیشتر ارتباط عاطفی می گیریم، اگرچه آن مسلمان مصری و اهل تسنن باشد. حال این هرم را ادامه می دهیم تا تمام اندیشه ها و اشتراکات از لحاظ دینی، مکتبی، سنتی و فرهنگی روشن شود. خود آگاه اندیشگانی دو تقسیم بندی کلی دارد:

یک) فرهنگی-سنتی:

شامل تفاوت های مذهبی، قومیتی، زبانی، فرهنگی، پوششی، غذایی و غیره می شود. مثلاً ما با یک ترک آذری، از لحاظ قومی و زبانی یکی نیستیم اما در سنت عید نوروز مشترک و نزدیک هستیم. و شاید با ملتی دیگر از لحاظ پوششی هماهنگی هایی داشته باشیم.

دو) مذهبی-مکتبی:

اشتراکات اخلاقی: اگر در کشور خود حامی حیوانات باشید در جاهای مختلف جهان همبستگی اندیشگانی بیشتری با دیگر افراد حامی حیوانات دارید.

تقدس گرایی: به معنای حرمت و نه به معنای پرستش است. در زمینه تقدسمی توان مقام پدر، مادر، استاد، بزرگان فرهنگی-مذهبی را نام برد. به عنوان مثال برخی نام ها دیگر یک فرد تاریخی محسوب نمی شوند، همانند حضرت عیسی، موسی و پیامبر اسلام، بلکه ناموس قلبی و ذهنی میلیاردها انسان در طول تاریخ محسوب می شوند. و هر گونه جسارت به این نام ها عین صلب آزادی و صلب کرامت و حیثیت انسانی است. مثلاً تمسخر یک فرهنگ و زبان خاص در رسانه ها و اجتماعات که در اصل یک نوع ژنوساید فرهنگی-سنتی و مذهبی-مکتبی محسوب می شود. اندیشه مشترک زمین؛ پیش از اومانيسم و سیطره تکنولوژی و رویکردهای علوم غیر طبیعی همانند شیمی فیزیک و غیره، به نوعی حرمت زمین و همزیستی با طبیعت در تمام اندیشه ها هم رقصی، هم بافتی و هم ساختاری

رسوخ داشت. اما بعد از اومانیسیم، نوعی ساختارشکنی، تسلط بر زمین و تصرف در آن به محور اندیشه‌های اومانیسیم مبدل شد.

۶- خودآگاه جمعی_فردی نژادی

نژاد، بزرگترین گونه انسانی را شامل می‌شود و به عنوان گروه‌های جمعیتی بزرگی تعریف می‌شود، که گنجینه زندگی آنها از یکدیگر متفاوت است. نژاد، بر اساس ویژگی ظاهری به چهار دسته بزرگ سفید پوست، سیاه پوست، زرد پوست و سرخ پوست تقسیم می‌شود. نژاد سفید، شامل نژادهای آریایی، سامی و حامی می‌باشد. نژاد سیاه، شامل نژادهای سیاه پوست، خوی خوی، ملانزی، نگریتو و... می‌شود. نژاد زرد، شامل مغول، چین، هند، ژاپن، کره و... می‌باشد. نژاد سرخ، یک شاخه مجزا از نژاد زرد است که مناطق مکزیک، ایالات متحده آمریکا، پرو و... را شامل میشوند.

بنابر حقیقت عمیق، هر کدام از نژادها با حفظ بعد ثابت خود دارای بعد یا بعدهای متغیر فرهنگی، سنتی، عمومی و غیره می‌باشند و بر این اساس هر نژاد تفاوت‌هایی با دیگر نژادها دارد. بنا بر نظام حاکم بر جوامع امروزی این تفاوتها موجب شکل‌گیری تعصبات نژادی و قومیتی شده است. این تعصبات نژادی غیرعلمی و بیهوده منجر به خودبرتربینی برخی جوامع، نژادها، فرهنگ‌ها و.. نسبت به جوامع، نژادها، فرهنگ‌ها و... دیگر شده است. نژاد، مربوط به خون و وابسته به موقعیت قومیتی_مکانی است. قومیت، می‌تواند به پتانسیلی برای فراروی و درک و ارتباط با فرهنگ‌های دیگر باشد، نه یک نگاه تعصبی که راه آن به مرداب انسانی ختم می‌شود.

۷- خودآگاه جمعی_فردی رسانه‌ای_مجازی

رسانه، آن چیزی است که پیام و اطلاعات ما را به نسل‌های آینده می‌برد. برخلاف امروز، در گذشته وابستگی انسان‌ها به رسانه کمتر بود. اما امروز شاهد آن هستیم که با پیشرفت شبکه‌های مجازی هر فرد یک رسانه محسوب می‌شود. به صورتی که خودآگاه‌های جمعی فردی مجازی، آن قدر قوی و صاحب نفوذ شده‌اند که می‌توانند همه خودآگاه‌های دیگر را تحت تاثیر قرار دهند. رسانه‌ها حقیقت‌نما و حقیقت‌ساز هستند و قدرت تخریب بالایی دارند. می‌توانند از سیاه، سفید بسازند و از سفید، سیاه. اتفاق‌های کوچک را در زندگی یک شخص یک فاجعه بزرگ نمایش دهند که موجب نابودی زندگی آن شخص شود یا بالعکس. بیشتر جوامع امروزی، با اعتمادی که به رسانه‌ها دارند حق اشتباه را به افراد نمی‌دهند، ما انسانها با فریبی که از جهان رسانه خورده‌ایم تبدیل به ربات‌هایی در خدمت پروپاگانداها شده‌ایم و این موضوع بهانه‌ای می‌شود برای توسعه نهادهای قدرت که به واسطه ماهواره و رسانه‌های مختلف بیشترین پروپاگانداها را در فرهنگ دارند. و این امر چیزی به دنبال ندارد جز

یکسان سازی یک‌سویه فرهنگی_نژادی و فرهنگی_سنتی به نفع تامین منابع شخصی جهان سرمایه داری.

بخش دوم : سیستم معنی شناسی_ عمیق‌گرا

گام های مدل مفهومی معنی شناسی عمیق گرا

گام اول: نخستین مرحله برای درک حقیقت عمیق معنایی یک "کلمه"، مشخص کردن کلمات هم معنی آن در فرهنگ لغت است.

گام دوم: مشخص کردن بعد اختصاصی و حذف بعد اشتراکی معنای کلمه است .

گام سوم: ورود بعد ثابت معنایی کشف شده به انواع ضمیرهای جمعی_فردی خودآگاه و تجزیه و تحلیل آن تا رسیدن به بعد متغیر معنایی آن کلمه در انواع ضمیرها است.

به عنوان تحلیل ما می خواهیم کلمه ی " عشق " را تحلیل کنیم:

مرحله اول- کلمات هم معنی عشق می توانند محبت، دوستی، یاری، انس باشند.

مرحله دوم- تشخیص بعد اختصاصی معنای کلمه "عشق".

در بین کلماتی که معنایی نزدیک به "عشق" دارند همانند " دوستی"، " محبت"، " یاری" و " انس"، "علاقه" مشترک همگی است بنابراین "علاقه" نمی تواند اساس "عشق" باشد زیرا در محبت و یاری و موانست و دوستی، "علاقه" داشتن موجود است بنابراین علاقه بعد مشترک آن هاست اما " دل بستگی" تنها در "عشق" وجود دارد. ما می توانیم به هرکسی محبت کنیم حتا دشمنمان، می توانیم به هرکسی یاری کنیم، می توانیم به کسی دل نبندیم اما همدمش و مونسش باشیم، می توانیم با بسیاری از مردم دوست باشیم اما دل نبندیم ، می توانیم با بسیاری از مردم صمیمی باشیم اما دل نبندیم اما نمی توانیم ادعای عشق کنیم و دل بسته نباشیم. بنابراین

"دلبستگی" همان بعد اختصاصی و ثابت معنایی "عشق" است و در واقع اساس و نهاد واقعی معنای عشق است.

است .

مرحله سوم: ورود بعد ثابت جوهره معنایی عشق یعنی "دلبستگی"، به انواع ضمیرها و کشف ابعاد متغیر جوهره معنایی عشق در ضمیرهای خودآگاه جمعی-فردی است.

مثال مورد نظر ما کلمه ی عشق است که بعد ثابت معنایی اش را "دلبستگی" تعیین کردیم. اکنون دلبستگی را در خصوص "عزاداری و خاکسپاری" در هفت ضمیر جمعی-فردی خودآگاه بررسی می کنیم. در تمام این ضمیرها مفهوم دلبستگی ثابت و همواره حفظ می شود اما سیستم، شکل نحوه و طرز و.. دلبستگی صورت های متغیری پیدا می کند. در واقع بعد متغیر جوهره معنایی عشق به این شکل حضور می یابد و ابعاد متغیری در ضمیرهای مختلف از دلبستگی پدیدار می شود به طوری که در همه ی این ضمیرها دلبستگی به صورت "درونزاد" حضور دارد.

۱- دلبستگی در ضمیر جمعی-فردی زبانی (دلبستگی زبانی): در زبان کردی هنگام عزاداری زنان دلبستگی خود را به شخص متوفی با خواندن "مور" نشان می دهند اما در زبان دیگر ممکن است با آواز، خواندن آیات کتاب مقدس، یا شکل دیگری باشد. بنابراین دلبستگی در همگی هست اما سیستم بیان آن متغیر است.

۲- دلبستگی در ضمیر جمعی-فردی زمانی (دلبستگی زمانی): در حدود بیست سال پیش در میان کوردها، دلبستگی به متوفی چنان بود که از انواع شادی پرهیز می شد حتی تلویزیون را تا چند ماه روشن نمی کردند اما امروز در مراسم خاکسپاری فیلم برداری شده و از تلویزیون هم پخش می کنند. موسیقی هم در متن فیلم گنجانده می شود و هردو دونوع دلبستگی را نشان می دهند، اگر چه دلبستگی و عشق همچنان ثابت است اما نوع ارائه آن در طی زمان تغییر می کند. مجال به عنوان یک عنصر مهم زمانی در زندگی گذشته کوردها که مبتنی بر کشاورزی بود بیشتر بود اما مجال در زندگی امروز که ماشینی است کمتر است و این بر روی

شدت و ضعف و کیفیت و شکل و نوع دلبستگی به متوفی و البته هر کلمه ی دیگری تاثیر می گذارد.

۳- دلبستگی در ضمیر جمعی_فردی مکانی (دلبستگی مکانی): دلبستگی در شرایط مکانی و جغرافیای و آب و هوایی به شکل های مختلف حضور می یابد. دلبستگی عزاداران در مناطق کوهستانی عرفانی تر است اما در مناق کویری یا دشت نشین دلبستگی عزاداران شریعت مدارانه تراست. مردم هیمالایا یا تبت یا دالاهو در دلبستگی خود به اشخاص متوفی طبق رسومات عرفانی تر عمل می کنند اما مردم عربستان، و عراق در دلبستگی خود به اشخاص متوفی شریعتمدارانه تر عمل می کنند. دلبستگی به خاکسپاری اموات در مکان های زیارتی در ایران زیاد است اما در کشور مالزی مکان سرسبز و با آب و درخت دلبستگی بیشتری را نشان می دهد.

۴- دلبستگی در ضمیر جمعی_فردی اندیشگانی (دلبستگی اندیشگانی): خودآگاه جمعی_فردی اندیشگانی در دو ساحت سنتی-فرهنگی و مذهبی-مکتبی جریان دارد. مکتب شامل چارچوبه ای است که گروه خاصی به آن اعتقاد دارند. مسیحیان کرمانشاه اگرچه در زبان و همشهری بودن و.. با ما کلهری ها مشترک اند اما دلبستگی های اندیشگانی و عقایدی آن ها با من کلهری متفاوت است. در من کلهری، چهره خراشیدن دلبستگی به متوفی بوده است اما در شخص مسیحی همشهری من چنین نیست. در دلبستگی اندیشگانی سنتی_فرهنگی من ایرانی لباس سیاه نشانه عزاداری است اما در شخص چینی لباس سفید در مراسم عزاداری پوشیده می شود. هر دو شخص عزادارند و هر دو دلبسته به متوفای خود اند اما یکی دلبستگی خود را با لباس سیاه و دیگری با لباس سفید نشان می دهد.

۵- دلبستگی در ضمیر جمعی_فردی نژادی (دلبستگی نژادی): در شهر سنقر دو گروه ترک زبان و کورد کلیایی زندگی می کنند اما دلبستگی این دو نژاد با هم متفاوت است. دلبستگی ترک زبانان به شخص متوفی طوری است که مراسم رسمی تر همراه با قواعد و قوانین بیشتری

برگزار می کنند دلبستگی کورد زبانان سنقری طوری است که مراسم ساده تر و عمومی تر برگزار می شود.

۶- دلبستگی در ضمیر جمعی- فردی روانی-جنسیتی (دلبستگی روانی-جنسیتی): تا پیش از دهه ی نودکلهری زبانان هنگام عزاداری نزد شخص داغدار می رفتند و جهت ابراز دلبستگی به متوفی با هم در چند جلسه در خانه ی شخص متوفی گریه می کردند و " مور " می خواندند اما امروزه برای ابراز دلبستگی به شخص داغدار او را دعوت به شرکت در مراسم شادی، مسافرت، و جلسات عمومی یا مهمانی می کنند تا او غمش را فراموش کند. دلبستگی روانی در قدیم به متوفی چنان بود که مغازه ها را تا چند روز می بستند امروز هم همان دلبستگی حفظ شده است اما به شکل های دیگرث مثلا با گوش دادن آهنگ های غمگین و یا آرام، رفتن بلافاصله به سر کار و انواعی دیگر.

۷- دلبستگی در ضمیر جمعی- فردی رسانه ای- مجازی (دلبستگی رسانه ای- مجازی): رسانه ها گفتمان ها را تغییر می دهند و گفتمان جدید را جایگزین می کنند. رسانه صورت خراشیدن را به عنوان نوعی دلبستگی به متوفی را امروزه تغییر داده است و بجای آن گوش دادن آهنگ، رفتن به مسافرت و سینه زنی را جایگزین کرده است. در گذشته دلبستگی به متوفی با آرایش نکردن نشان داده می شد امروزه رسانه گفتمان این دلبستگی را تغییر داده است و مثلا مدل لباس و آرایش مخصوص به عزاداری را ساخته است. در واقع دلبستگی حفظ شده است اما نمادها و نشان ها وسیستم های ارائه ی دلبستگی تغییر کرده است.

بخش سوم: ماتریس عمیقگرایی

(روشی برای تحلیل معنا در سطح جمله و متن)

ماتریس عمیقگرایی :

با توجه به ابعاد ثابت و متغیر جوهره معنایی کلمات، چهار نوع رابطه معنایی شکل خواهد گرفت:

- ۱- بعد ثابت کلمه اول با بعد ثابت کلمه ی دوم همنشین شوند.
- ۲- بعد ثابت کلمه ی اول با بعد متغیر کلمه ی دوم همنشین شوند.
- ۳- بعد متغیر کلمه ی اول با بعد ثابت کلمه ی دوم همنشین شوند
- ۴- بعد متغیر کلمه ی اول با بعد متغیر کلمه ی دوم همنشین شوند.

الف- هم حضوری کلمات بر اساس رابطه ی بعد ثابت جوهره معنایی کلمه ای اول با بعد ثابت جوهره معنایی کلمه ی دوم:

در این حالت چون کلمات بر اساس همان معنای فرهنگ لغتی خود در نظام جمله حضور می یابند، معنا آشکار است و تاویل و تفسیر دیگری وجود نخواهد داشت. این حالت همان زبان معیار ارتباط در زبان روزمره است مثلاً در جمله ی " تمام عشق من دیدن توست " معنا کامل روشن است و هیچ پیچیدگی وجود ندارد. تما دل بستگی من، دیدن شماست و من دل بستگی دیگری ندارم. کلمات " تمام- عشق- من- دیدن- است " در همان معنای ثابت فرهنگ لغتی خود بکار گرفته شده اند.

ب- هم حضوری کلمات بر اساس رابطه ی بعد ثابت جوهره معنایی کلمه ی اول با بعد متغیر جوهره معنایی کلمه ی دوم:

در این حالت حضور " کلمه ی دوم " در ایجاد دو یا چند معنا و مفهوم بنیادی تر است چون بعد متغیر جوهره معنایی با حفظ و همراهی همیشگی بعد ثابت در درون خود معنا و مفهوم می یابد در

نتیجه علاوه بر آن معنا و مفهوم که در حالت الف رخ می دهد، معنا و مفاهیم دیگری نیز در جمله و متن حضور می یابند. مثلا در جمله ی "در عشق، دریا باش". کلمه ی عشق با بعد ثابت معنایی خود حضور یافته است اما کلمه ی دریا با بعد متغیر معنایی خود حضور یافته است. دریا در اینجا به معنی بیکرانگی، صبوری، زلالی و... است و البته با توجه به انواع ضمیرهای فردی- جمعی ما می تواند بی نهایت تاویل ایجاد کند. در استعاره کلمه ی جانشین، به عنوان بعد متغیر معنایی یا مفهومی کلمه ی اصلی حضور می یابد. رود حرکت دارد و حرکت جریان دارد، نهضت ها و مذهب ها هم پویایی و حرکت دارند و پویایی و حرکت هم جریان دارد. همچنین کلمات تو، دریا، بیکرانگی، ، و... چون در ساحت معنایی "بزرگی" اشتراک معنایی دارند به صورت استعاره یا نمادین هم مفهوم می شوند.

ج- هم حضوری کلمات بر اساس بعد متغیر جوهره معنایی کلمه اول با بعد ثابت جوهره معنایی کلمه ی دوم:

در این حالت کلمه ی اول نقش مهمتری در حضور معنا یا معانی و مفاهیمی فراتر از معنای ثابت در نظام جمله و متن می شود. مثلا در جمله "دریای عشقش بیکران است" دریا به مفهوم بزرگی وسعت و اندازه بکار رفته است نه به معنای ثابت دریا، اما عشق با همان معنای ثابت خود حضور یافته است.

د- هم حضوری کلمات بر اساس بعد متغیر جوهره معنایی کلمه اول با بعد متغیر جوهره معنایی کلمه دوم:

در این حالت دو کلمه بر اساس بعد متغیر خود در حضور معنا در جمله و متن فعال اند و درک معنا و یا مفهوم کلی جمله در پیچیده ترین حالات خود است. مثلا در جمله ی "نرگس آفتاب، عشق ماست". نرگس و آفتاب هر دو با ابعاد متغیر معنایی و مفهومی خود حضور یافته اند. نرگس به مفهوم چشم و چشم به مفهوم دیدگاه و آفتاب به معنای شخص هادی و روشنی بخش و عشق

به مفهوم برنامه و راه حضور یافته است. در کل می توان گفت که راه درست، دیدگاه و بیانات شخص هادی است که دلبستگی و امید ماست.